

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) «سورة احزاب، آیه ۳۹»
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ 7: «لَا خَيْرَ فِي السُّكُوتِ عَنِ الْحَقِّ ...» (غرر الحكم و درر الكلم، ص ۸۲۴، ح ۲۳۹) «أَخْسَرُ النَّاسِ
مَنْ قَدَرَ عَلَى أَنْ يَقُولَ الْحَقَّ وَ لَمْ يَقُلْ.» (غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۰۴، ح ۳۵۴)
قَالَ الصَّادِقُ 7: «عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ.» (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳۸، ح ۱۱۸)
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ 6: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ
يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.» (وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۳۳۷، ح ۲۱۷۰۲)

محضر جناب حجة الإسلام آقای مصطفی پورمحمدی «وزیر دادگستری» (دامت توفیقاته)
سلام علیکم

اینجانب پس از شنیدن خبر زنده شدن مرد محکوم به اعدام در شهر بجنورد در تاریخ ۲۳ / ۷ / ۱۳۹۲، به عنوان یک
مسلمان دلسوز، متن استفتائی را تنظیم کرده، ضمن بیان نظر فقهی خود، به دفتر مراجع تقلید ارسال داشته‌ام. البته
برخی از مراجع از بیان حق و فتوا خودداری نمودند و برخی نیز نظر فقهی خود را ابراز کردند. (که آنچه تاکنون
به دست اینجانب رسیده است به پیوست تقدیم می‌شود).

پس از انتشار خبر مسرت‌بخش در خصوص تلاش برای عدم اعدام مجدد شخص مذکور از طرف جنابعالی، بر آن
شدم تا مطالبی را به اختصار شرح دهم.

خدای متعال می‌فرماید: (... لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) «سورة أنعام، آیه ۵۹»
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در ضمن دعایی می‌فرماید: (... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى بَيَّنْتُ لِلْأُمَّةِ
جَمِيعَ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ ...) (وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۳۰۲، ح ۳۳۷۹۹)
با این مقدمه بیان می‌شود که:

* اولاً: همانطور که بسیاری از فقهای بزرگ شیعه قائلند و حق هم همین است، حکم به اعدام در مورد توزیع مواد
مخدّر شرعی نیست، هر چند در مبعوضیّت و منفور بودن آن از جانب شارع مقدّس شکی نیست. [مانند روایاتی که در
مبعوضیّت استعمال «بنج» (بنگ) از پیامبر اکرم ﷺ وارد شده است. «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۸۵ و ۸۶ ح
۲۰۸۱۵] با این توضیح که شارع مقدّس که خالق انسان است در مواردی خاصّ دستور قتل انسان را تجویز نموده
است. و حتّی خود انسان نیز نمی‌تواند جان خود را بستاند (خودکشی کند)؛ زیرا او مالک جسم و روح خود نیست
که هر کاری را خواست با این جسم و روح انجام دهد؛ و آیه (... وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ...) «سورة بقره،
آیه ۱۹۵» هر نوع هلاکت جسمانی و روحانی را شامل است.

* ثانیاً: اگر مبعوضیّت چیزی ثابت شد، دلیل بر اعدام نیست. به عنوان مثال: «ربا و رباخوری» که اعلام جنگ با
خدای متعال و رسول ﷺ است (سورة بقره، آیه ۲۷۹)، آیا حکمش اعدام است؟

آیا «بدحجابی» که در ایران خودمان روز به روز رو به افزایش است و جامعه را در خطر انداخته و منجر به ازدواج‌های احساسی شده و سپس بعد از مدتی به طلاق کشیده می‌شود، فساد نیست؟ متأسفانه در نظر مردم و مسؤولین ما قبح استعمال و توزیع مواد مخدر بیشتر از قبح لباس‌های آنچنانی و بدحجابی است! چرا که اگر چنین نبود، وضعیت حجاب در خیابان‌ها، تلویزیون و سینماها این نبود که در حال حاضر مشاهده می‌کنیم! به طوری که بدحجابی به طور علنی است (چون هیچ ترسی وجود ندارد) و توزیع مواد مخدر غیر علنی (چون ترس از مجازات است). چرا خانم بدحجاب، عمل بدحجابی را جرم و گناه نمی‌داند و باید در امنیت کامل در خیابان‌ها رفت و آمد کند و احدی متعرض او نشود و حتی اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر کرد کتک هم بخورد؟! به راستی چرا برای چیزی که به جسم ضرر می‌زند، فریاد می‌زنیم ولی برای بدحجابی و ترویج آن که روح را سیاه می‌کند، نه؟! چرا به خانمی که اصل حجاب را زیر پا گذاشته است و علناً به اسلام دهن کجی می‌کند از بیت المال مسلمین پول داده می‌شود و برای هنرپیشگی از او دعوت به عمل می‌آورند؟ آیا جلوگیری نکردن از فساد بلکه تقویت آن و یا سکوت در برابر فساد، از مصادیق إفساد فی الأرض نیست؟ آیا این عمل از مصادیق آیه: (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) «سوره نور، آیه ۱۹»، نیست؟ حجاب که جزء ضروریات دین مبین اسلام است. آیا می‌شود برای جلوگیری از این گناه و فسادِ خانمان‌سوز، اعدام را به عنوان یک عامل بازدارنده، قانونی کنیم؟

و مثال دیگر اینکه: به تصریح قرآن کریم (سوره مدثر، آیه ۳۹ الی ۴۴) آنهايي که نماز نمی‌خوانند و توانمندی که اطعام مسکین نمی‌کنند، «مجرم» هستند. و به تصریح قرآن کریم (... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...) «سوره عنکبوت، آیه ۴۵». آیا می‌شود با این صغرا و کبرا کسی را اعدام کرد؟ با این توجیه که این بی‌نمازی برای جامعه خطر آفرین است و زمینه فحشاء و منکر می‌شود و باید حکمی مانند «اعدام» به عنوان عامل بازدارنده، «تشریح» شود! و قس علی هذا فعل و تفعل.

به راستی تعداد گناهان کبیره چقدر است؟ چرا خدای متعال حکم «اعدام» را به عنوان عامل بازدارنده از این گناهان «تشریح» نکرده است؟ جواب آن است که خدای متعال می‌فرماید: (قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ...) «سوره حجرات، آیه ۱۶». در نتیجه نه افراط (اعدام) درست است و نه تفریط (بی‌تفاوتی نسبت به برخی مفاسد).

* ثالثاً: فساد مراتب دارد و بر مبنای (يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا) «سوره مائده، آیه ۳۳» سعی در فساد علاوه بر این که موضوعیت دارد مراتب نیز دارد و نمی‌توان هر مفسدی را برای هر مفسده‌ای - بدون توجه به موازین شرعی - مفسد فی الأرض معرفی کرد؛ و مصادیق فساد فی الأرض را باید از کتاب و سنت اتخاذ کرد. و قبل از هر اقدام و برخوردی با مفسد، موارد ذیل باید با دقت مورد توجه قرار گیرد:

فساد و سعی در فساد آگاهانه بوده یا از روی جهل؟ عناد و تعمد در کار بوده یا نه؟ قصد، نیت و هدفش از ایجاد فساد چه بوده؟ فساد از اهداف ضمنی بوده یا غیر ضمنی؟ قصد فساد، شرط است یا نه؟ وسعت اثر فساد چقدر بوده؟ فساد جنبه شخصی داشته یا برای جامعه نیز خطر آفرین بوده؟ و اگر جنبه عمومی داشته، شاکی خصوصی

داشته یا نه؟ فساد از چه نوعی بوده؟ (عقیدتی، سیاسی یا اقتصادی؟) از روی اختیار بوده، یا اجبار و اکراه در کار بوده؟ اولین بار است که مرتکب این فساد و جرم می‌شود یا چندمین بار؟ نوع فساد و جرم از مسلمات و ضروریات اسلام بوده یا از موارد اختلافی؟ و اگر از ضروریات اسلام بوده، عامل فساد از ضروری بودن آن اطلاع داشته یا نه؟ و اگر اطلاع داشته قصدش انکار ضروری دین بوده یا به جهت بی‌مبالاتی مرتکب آن شده است؟ و اگر اطلاع نداشته، قاصر بوده یا مقصر؟ آیا فساد فقط جنبه حق الله داشته یا حق الناس، یا هر دو؟ آیا فساد ضرر جسمی بر دیگران وارد کرده یا روحی، یا هر دو؟ آیا فساد ایجاد شده قابل جبران است یا نه؟ آیا خودش به فساد عمل و جرم، اعتراف کرده (اقرار کرده) یا با بینه اثبات شده؟ و اگر با بینه اثبات شده، آیا قبل از دستگیری توبه کرده یا نه؟ و اگر قبل از دستگیری توبه کرده، به جهت اطلاع از دستگیری توبه کرده یا اطلاع از دستگیری نداشته؟ و ... که تمام اینها با قرائن داخلی و خارجی و دقت و تحقیق کامل قابل تشخیص است.

بر فرض اگر تمام موارد فوق به خوبی مورد بررسی قرار گرفت و بر شخصی مفسد فی الارض اطلاق شد (به اصطلاح موضوع محقق شد)، نمی‌توان حکم به اعدام را در مورد شخص مفسد، تنها راه حل دانست؛ زیرا در آیه ۳۳ سوره مائده که بحث از فساد فی الارض شده، مجازات چهارگانه تشریح شده در آیه که با «أو» آمده به دلخواه حاکم صورت نمی‌گیرد بلکه بر اساس روایات وارد شده، مجازات به تناسب جرم صورت می‌گیرد و عباراتی مانند: «... يَحْكُمُ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ بِقَدْرِ مَا عَمِلَ ...» (وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۱۷، ح ۳۴۸۵۱) و «نَحْوُ الْجَنَائِيَّةِ» (وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۰۸، ح ۳۴۸۳۲) در روایات شاهد این مطلب است. و در زمانی که به معصوم × دسترسی نداریم باید به جهت شبهه حکمی و موضوعیه به اقل و اخف مجازات اکتفا شود؛ مانند حبس (که به مردم دسترسی نداشته باشد و مردم نیز از او در امان باشند)، تبعید از شهری به شهر دیگر یا تبعید از بلاد اسلامی به بلاد غیر اسلامی که از مصادیق (يُنْفَوْنَ الْأَرْضِ) است.

* رابعاً: با توجه به روایات صریح و صحیح که از معصومین : به ما رسیده، در گناهانی که حکم خاصی برای آن تشریح نشده است، باید به تناسب جرم و مجرم، به دستور مجتهد عادل، «تعزیر» را «دون الحد» جاری کرد؛ یعنی مجازات نباید از حیث حدت و شدت بیش از مقدار «حد» باشد. با این مقدمه، قدر متیقن این است که «تعزیر» باید «دون القتل» باشد.

تذکر این نکته لازم است که نمی‌توان یک قانون کلی برای تعزیر همه افراد در نظر گرفت؛ زیرا برابری تعزیر برای همه افراد نه عادلانه است و نه عادلانه. و تکرار و تصریح می‌نمایم: شخصی که به جرم توزیع مواد مخدر دستگیر می‌شود، قطعاً باید به صلاحدید مجتهد عادل «تعزیر» شود؛ زیرا برای به هم پاشیدگی بسیاری از خانواده‌ها، زمینه را فراهم کرده است. ولی در عین حال چون کسی را مجبور به خرید نکرده است و شخص خریدار به اختیار خود مرتکب این خلاف می‌شود، نمی‌توان اعدام را برای فروشنده در نظر گرفت؛ همانطوری که بسیاری از مردم به دنبال چنین کاری نمی‌روند و نسبت به امثال این مواد بی‌اعتنا نیستند و هرگز برای تهیه و استعمال آن تلاش نمی‌کنند.

* خامساً: در گناهانی مثل شرب خمر (که در برخی روایات از آن به «اکبر الکبائر» تعبیر شده) حد آن «تَمَانُونَ جَلْدَةً» مقرر شده است، نه می‌توان یک عدد کم کرد و نه زیاد؛ و عدد مورد نظر، بی‌حکمت و مصلحت «تشریح» نشده است.

ولی اینکه به عنوان مثال برای حمل و نگهداری بیش از ۳۰ گرم شیشه مجازات مرگ را در نظر بگیریم نادرست است؛ زیرا عقل بشر هر چه که باشد ناقص است. و اشکالی که مطرح می‌شود این است که این عدد و مقدار بر چه مبنایی لحاظ شده است؟ چرا ۲۰ گرم نه و ۳۰ گرم آری؟ آیا می‌شود با این قانونی که هیچ مستند شرعی ندارد و با عقل ناقص بشری تدوین شده است جان انسانی را گرفت؟! به راستی، آیا من و شما مالک جان آدمی هستیم یا خدای متعال؟ آیا بدون رضایت او می‌شود از دیگری «سلب حیات» کرد؟!

* سادساً: بنا بر اطلاقِ (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ) «سورةِ إِسْرَاءِ، آية ۳۳»، چند نکته قابل تأمل است:

۱. (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ) یعنی در نوع کشتن زیاده‌روی نکنید. به عبارت دیگر نوع و طریقه کشتن باید منصوص باشد. به عنوان مثال: مثله کردن از مصادیق اسراف در قتل است و به تصریح روایات معصومین : حرام است. «إِيَّاكُمْ وَ الْمَثَلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ» (وسائل الشَّيْعة، ج ۲۹، ص ۱۲۸، ح ۳۵۳۱۶). و یا در جایی که باید رجم صورت گیرد، نمی‌شود شخص را حلق‌آویز یا مسموم کرد و ...

۲. (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ) یعنی بخاطر هر عمل خلافی (گناهی) نباید شخص متخلف را کشت. به عبارت دیگر برای هر چیز و ناچیزی آدم نکشید؛ یعنی در موارد قتل باید به نصوص اکتفا شود.

۳. تکرار در کشتن به جهت ارتکاب یک جرم مشخص (در صورتی که حکم به خوبی اجرا شده باشد و به هر دلیلی شخص حیات دوباره گرفته باشد)، از مصادیق بارز اسراف در قتل است و لذا لا فرق بین الإسراف قبل القتل أو بعده. به عنوان مثال: مولای متقیان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در مورد ابن ملجم لعنة الله علیه، خطاب به فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی ۷ می‌فرماید: «... يَا بُنَيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ وَلِيُّ الدَّمِ فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَ لَا تَأْتَمُّ» (وسائل الشَّيْعة، ج ۲۹، ص ۱۲۸، ح ۳۵۳۱۶)، «... إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ ...» (نهج البلاغه، فیض الإسلام، نامه ۴۷). امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: اگر من کشته شدم، شما هم جوری بزنید که حتماً قاتل من بمیرد! بلکه فرمودند: وظیفه شما همان یک ضربه است. این فرمایش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ) «سورةِ إِسْرَاءِ، آية ۳۳» و آیه (... فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ ...) «سورةِ بقره، آية ۱۹۴»، مطابق است.

(... وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) «سورةِ بقره، آية ۲۲۹»، (... وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا) «سورةِ طلاق، آية ۱»

اگر «سلب حیات» از مجرم تنها راه حل برای نجات مردم از فساد است، چگونه است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در مورد ابن ملجمی که «أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ» است می‌فرماید: «فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ»؟! چرا خدای متعال در قصاص نفس، گرفتن دیه (خون‌بها) و عفو را مجاز دانسته است؟! «سورةِ بقره، آية ۱۷۸». چرا در باب رجم، بنا بر قول منسوب به مشهور اگر رجم به سبب اقرار باشد، مجرم را در حین رجم اگر فرار کند بر نمی‌گردانند؟! پس (يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَمِيعٌ عَلِيمٌ (سوره حجرات، آیه ۱)، «... الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ...» (مفاتیح الجنان، فرازی از صلوات شعبانیه)

* سابعاً: پیامبر اکرم ص می‌فرمایند: «ادْرَعُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ» (وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۴۷، ح ۳۴۱۷۹). در باب حدود که مقدار حدّ از جانب شارع مقدّس بیان شده است، به اندک شبهه‌ای، حدّ انجام نمی‌شود و دفع می‌گردد. در مورد اعدام اخیر، باید گفت: اصل حکم به اعدام اگر نگوئیم شرعی نیست، قطعاً مورد شبهه است (موضوعاً و مصداقاً) و اعدام مجدد شبهه‌ای دیگر. و در مواردی که حکم مربوط به «دماء» و «فروج» باشد، احتیاط از ضروریات دین مبین اسلام است. مضافاً بر اینکه حکم به اعدام در این مورد بنا بر حکم اولی نیست؛ چون نصّی وجود ندارد، بلکه به جهت عبرت گرفتن دیگران و حکم ثانوی صادر شده است؛ لذا می‌شود با حکم به عفو، از تکرار مجازات جلوگیری کرد که با مذاق شرع و رأفت اسلامی نیز سازگار است.

و در پایان، پاسخ به شبهه‌ای که از طرف برخی افراد ضعیف‌الایمان مطرح شده است ضروری به نظر می‌رسد. اینان می‌گویند: پزشک اشتباه کرده است، او اصلاً نمرده بود تا بگوئیم زنده شده است! مگر می‌شود که مرده زنده شود؟! جواب:

جواب: خدای متعال چه زیبا فرموده است که: (... إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) «سوره انعام، آیه ۳۷»، (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهُمْ بِخَلْقِهِمْ بَقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى كَلِّ شَيْءٍ قَدِيرٍ) «سوره احقاف، آیه ۳۳»، (أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى) «سوره قیامت، آیه ۴۰». این واقعه مسلماً یاذن الله بوده است: (... فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْآخَرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) «سوره زمر، آیه ۴۲». اگر اشکال شود که این آیه در مورد خواب است. می‌گوئیم: خواب یکی از مصادیق است و خدای متعال در مقام بیان یک قاعده کلی است.

جریان غزیر پیغمبر که پس از صد سال زنده شده، مربوط به قیامت و خواب نبوده بلکه موت حقیقی و شهادی عینی بر امکان وقوع چنین جریانی در عالم تکلیف (دنیا) بوده است. همچنین درخواست حضرت ابراهیم ع از خدای متعال در مورد چگونگی زنده کردن مردگان و قضیه زنده شدن آن چهار پرنده، انکار ناپذیر است. (به آیه ۲۵۹ و ۲۶۰ سوره بقره و تفسیر آن مراجعه شود).

و اینکه گفته شده: «باید استصحاب حیات جاری کنیم و اصل این است که شخص اعدامی نمرده!» می‌گوئیم: این حرف زمانی درست است که شک در موت داشته باشیم، ولی در مورد موضوع اخیر، پزشکی قانونی مرگ قطعی را تأیید کرده است؛ و مدت زمان ۱۲ دقیقه‌ای در بالای چوبه دار نیز جایی برای شک باقی نگذاشته است. پس در اینجا «قاعده یقین» جاری می‌شود که امیرالمؤمنین ع فرمودند: «مَنْ كَانَ عَلَىٰ يَقِينٍ فَأَصَابَهُ شَكٌّ فَلْيَمِضْ عَلَىٰ يَقِينِهِ فَإِنَّ الْيَقِينَ لَا يُدْفَعُ بِالشَّكِّ.» (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۲)

و اما بیان خطبه‌ای از مولای متقیان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در اینجا ضروری است که حضرتش با حالت سرزنش نسبت به فتاوی مختلف (در یک مسأله قضایی) می‌فرمایند: «تَرَدُّ عَلَىٰ أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنْ

الأحكام فيحكم فيها برأيه، ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلافه، ثم يجتمع القضاء بذلك عند الإمام الذي استقضاهم، فيصوب آراءهم جميعاً وإلهمم واحداً، ونبيهم واحداً، وكتابتهم واحداً، فأمرهم الله تعالى بالاختلاف فطاعوه؟ أم نهاهم عنه فعصوه؟ أم أنزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم على إتمامه؟ أم كانوا شركاء له فلهم أن يقولوا وعليه أن يرضى؟! أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصّر الرسول ﷺ عن تبليغه وأدائه؟ والله سبحانه يقول: (ما فرطنا في الكتاب من شيء)، وقال: فيه تبيان كل شيء، وذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضاً، وأنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه: (... ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً). وإن القرآن ظاهره أنيق، وباطنه عميق، لا تفنى عجائبه، ولا تنقضي غرائبُه ولا تكشف الظلمات إلا به. «مسألة ای از احکام دین از یکی از علماء پرسیده می شود او به رأی خود راجع به آن فتوا می دهد، همان مسأله از قاضی دیگری سؤال می شود فتوای او بر خلاف قاضی اولی است، آنگاه ایشان با حکم های خلاف یکدیگر نزد پیشوایی که آنها را قاضی قرار داده گرد می آیند (و از او تصدیق می خواهند)، قاضی القضاة رأی همه آنها را درست می داند! در صورتی که خدای آنها یکی و پیامبرشان یکی و قرآنشان یکی است (پس حکم یک مسأله را به اختلاف بیان کردن برای چیست؟! آیا خدای متعال ایشان را امر فرموده که مخالف یکدیگر (در یک مسأله) فتوا بدهند، آنان هم فرمان او را پیروی کرده اند؟ (بدیهی است چون اختلاف، سبب حیرت و سرگردانی است امر به آن از خدای متعال شایسته نیست) یا اینکه آنان را از اختلاف نهی نموده و آنها معصیت و نافرمانی کرده اند (پس درست دانستن همه فتاوا بیجا است) یا اینکه خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای اتمام آن از ایشان (فقهائ) کمک و یاری خواسته است؟ یا اینکه خود را شریک خدا می داند و (بر طبق رأی خویش به هر نحوی که بخواهند) حکم می دهند و او هم راضی است؟ (قطعاً این نیز درست نیست؛ زیرا کمک خواستن خالق از مخلوق خلاف عقل و شرع است) یا اینکه خدا دین کاملی فرستاده و (سبب اختلاف، آن است که) رسول خدا ﷺ در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی نموده؟ (و حال آنکه چنین نیست)... (نهج البلاغه، فیض الإسلام، خطبة ۱۸)

إن شاء الله روزی فرا رسد که اسلامی بیندیشیم، اسلامی بنویسیم و اسلامی عمل کنیم. (... إن السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) «سورة إسرائ، آیه ۳۶»

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

حوزه علمیه قم - العبد الفانی: علی چراتیان

۱۳۹۲ / ۸ / ۷

۰۹۳۵۸۲۹۶۲۱۵

رونوشت به مطبوعات

۱. (... وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا) [... و خدا، احدی را در حکمش شریک نمی کند.] «سورة كهف، آیه ۲۶»